

نشریه دانشکده ادبیات
و علوم انسانی دانشگاه تبریز
سال ۴۸، بهار ۱۳۸۴
شماره مسلسل ۱۹۴

تعارضات عقل محض در فلسفه کانت*

یوسف نوظهور**

E-mail: nozehur@tabrizu.ac.ir

چکیده

نقش و اهمیت "تعارضات عقل محض" در فلسفه نقادی غیرقابل انکار است. نویسنده مقاله حاضر کوشیده است تا تبیین روشنی از تعارضاتی را که عقل در حوزه جهان‌شناسی با آنها رو به روست، ارائه کند. همچنین سعی نگارنده بر این بوده که اشاراتی - هر چند مختصر - به منشأ بروز این تعارضات نموده و راه‌حلهای هر یک از آنها را نیز به بحث بگذارد.

واژه های کلیدی: عقل نظری، تعارض، جهان‌شناسی فلسفی

* - تاریخ وصول ۸۳/۱۰/۲۱ تاریخ تأیید ۸۴/۲/۱۳

** - استادیار گروه فلسفه دانشگاه تبریز

۱- مقدمه

در اینکه چه عاملی سبب بدبینی کانت نسبت به تواناییهای عقل بشری گشته و او را به نقادی عقل واداشته است، بحثهای فراوانی از سوی صاحب‌نظران و کانت‌شناسان مطرح شده است. تأثیر شکاکیت دیوید هیوم (David Hume) در کنار آگاهی از رشد فزاینده علمی همچون ریاضیات و فیزیک، و در عین حال ناکامی نظامهای مابعدالطبیعی در حلّ و فصل قطعی مسائل مبتلابه، انگیزه کافی برای کانت به وجود آورد تا در فلسفه نقادی خویش به نقد کارکرد عقل، سنجش ارزش و اعتبار معرفتی و تعیین حدود و ثغور آن، همت بگمارد.

فلسفه کانت، نه در عرض دیگر نظامهای فلسفی دوران جدید، بلکه در طول آنها و ناظر بر آنهاست. او نقد فلسفه را در آیینۀ نقادی عقل بشر می‌بیند و آن را رسالت اصلی خویش می‌داند. به نظر او تمام خطاهای فلسفی، ناشی از بوالفضولیه‌ها و حدناشناسیهای عقل آدمی است. لذا برای پرهیز از تکرار خطاهای فیلسوفان پیشین و احتراز از درافتادن در دام مغالطات و تعارضات، می‌باید یکسره قوای معرفتی انسان و در رأس آن عقل محض را از غربال نقد گذرانید تا سره را از ناسره بازشناخت.

جهان‌شناسی استدلالی، به نظر کانت، یکی از مهم‌ترین عرصه‌هایی است که در آن عقل، پای از گلیم خویش فراتر می‌نهد و لذا با تعارضات (Antinomies) سهمگینی مواجه می‌شود. در اندیشه کانت اگر کار فاهمه را «حکم کردن» بدانیم، کار عقل تشکیل و ترتیب قیاسهای منطقی خواهد بود.

در عقل عطش و تقاضایی هست برای دست یافتن به امور نامشروط؛ آری، عقل با صعود از نردبان قیاسهای منطقی به ایده‌ها و مفاهیم مطلق (Absolute Ideas)

می‌رسد که یکی از آنها مفهوم «جهان به عنوان یک کل (World as a Whole)» است. «جهان در کلیت نامشروط» خود، مبنای کیهان‌شناسی فلسفی است. به نظر کانت، قیاس استثنایی منجر به تشکیل مفاهیم جهان‌شناختی می‌شود. در خصوص این مفاهیم وقتی عقل به اقتضای طبیعت خویش - که چنانکه گفته شد همواره به دنبال رسیدن به امور غیر مشروط است - به تأمل می‌پردازد، به دو نظرگاه متعارض با یکدیگر دست می‌یابد که در قالب دو قضیه جدلی‌الطرفین قابل بیان می‌باشند.

باید توجه داشت که این تعارضات، اجتناب‌ناپذیر بوده و گویی براساس آنها عقل، به طور دیالکتیکی به تعارض با خود برخاسته است؛ یعنی هم وضع (Thesis) و هم وضع مقابل (Antithesis) هر دو برای عقل، قابل اثبات و موجه می‌نمایند. خود کانت در این باب می‌گوید: «این تعارض، به گزاف اختراع نشده بلکه مبتنی بر ماهیت عقل آدمی است و لذا اجتناب‌ناپذیر و بی‌پایان است.» (کانت، تمهیدات، ص ۱۸۷)

کانت در کتاب *نقد عقل محض* (A426-B454)، تعارضات مربوط به جهان را در ذیل چهار عنوان مجزا بیان داشته است. نکته شایان ذکر اینکه، تعارضات برای کانت اهمیت فوق‌العاده داشته است؛ به گونه‌ای که به نظر می‌رسد اشتغال ذهنی‌اش بیشتر معطوف به مسئله تعارضات بوده است تا به مغالطات یا ایده‌آل عقل محض. در اهمیت مبحث تعارضات برای کانت همین بس که خود او در نامه‌ای که ۲۱ سپتامبر ۱۷۹۸ به پروفیسور کریستیان گاروه (Christian Garve) نگاشته است (Alison, p.35)، صریحاً اعتراف می‌کند که تعارضات عقل محض وی را از خواب جزمیت بیدار ساخته و به نقادی عقل بشری واداشته است. او در کتاب *تمهیدات* و در ابتدای بحث از تعارضات با عبارت مشابهی می‌گوید: «این محصول که نتیجه استفاده متعالی از عقل محض است،

از همه مظاهر آن، قابل توجه‌تر و تأثیر آن در بیدار ساختن فیلسوفان از خواب جزمی و برانگیختن آنان به قبول تکلیف طاقت‌فرسایی که همانا نقد خود عقل است، از همه قوی‌تر است.» (کانت، تمهیدات، ص ۱۸۶)

همچنین به این نکته نیز باید توجه داشت که کانت در بحث از تعارضات، خاطرنشان می‌سازد که «عقل» قوه‌ای منفک از فاهمه نیست، بلکه عقل در واقع همان فاهمه‌ای است که مستقل از حساسیت عمل می‌کند و منتزع از صور شهود و محدودیت‌های تجربه، به کاوش می‌پردازد (Kemp Smith (1964), p.479). به نظر کمپ اسمیت، کانت در دوره ما قبل نقدی و زمانی که هنوز نسبت به وجودشناسی لایبنیتیسی احساس همدمی می‌کرد، به صورت‌بندی تعارضات به ویژه در رساله افتتاحیه (Dessertation) در سال ۱۷۷۰ دست زده بود.

۲- گزارش و نقدی از تعارضات چهارگانه

اینک خلاصه‌ای از تعارضات چهارگانه و استدلال ویژه هر یک از آنها آورده می‌شود. نیز، پس از ذکر هر استدلال، نقدی به فراخور حال، از نظر خواننده می‌گذرد تا موجب تأمل بیشتر گردد. نگارنده، استخوان‌بندی این انتقادات را از اثر نفیس استاد کمپ اسمیت اقتباس کرده است (و صفحات مربوطه را در داخل پرانتز آورده است) که مشخصات کامل آن در بخش ارجاعات خواهد آمد.

۲-۱- تعارض اول:

وضع (تز) و وضع مقابل (آنتی تز) تعارض اول به قرار زیر است:
وضع: جهان آغاز زمانی دارد و از حیث مکان نیز محدود است.

وضع مقابل: جهان آغاز زمانی ندارد و از حیث مکان نیز نامحدود است.

استدلال مربوط به وضع: فرض کنیم که جهان آغاز زمانی نداشته بلکه از ازل موجود بوده است. در این صورت، ما هر اندازه رشته زمان را گرفته و عقب‌تر برگردیم، هیچ آن و لحظه‌ای از زمان را نخواهیم یافت که جهان در آن موجود نبوده باشد. ویژگی اصلی زمان نامحدود عبارت از این است که هیچ وقت کامل نشود و به اتمام نرسد. یعنی هم در گذشته و هم در آینده آنات نامتناهی داشته باشد. حال می‌توان پرسید که جهان چگونه به این «آن» بالفعل که من مشغول تفکر درباره آن هستم، رسیده است؟ مگر نه این است که آنات گذشته زمان، نامتناهی است و جهان نیز در همه آن آنات، موجود بوده است. طی کردن آنات نامتناهی چگونه ممکن است؟ یعنی جهان چگونه آنات نامتناهی زمان را پشت سر گذاشته و به زمان حال (آن بالفعل) رسیده است؟ عقل، بالضروره به محال بودن این امر فتوا می‌دهد؛ زیرا مقدار نامتناهی بنابه تعریف، غیر قابل اتمام است. نتیجه اینکه جهان می‌بایست آغاز زمانی داشته باشد، یعنی در آنی از آنات گذشته زمان، به وجود آمده باشد.^(۱)

نقد: کمپ اسمیت در نقد استدلال فوق به دو نکته مهم اشاره کرده است. نخست اینکه در این استدلال، کانت مفهوم «سپری شدن» (Elapse) را با مفهوم «به تمامیت رسیدن» (Complete) معادل در نظر گرفته، در حالی که مجاز به چنین کاری نبوده است. منظور این است که در خصوص «زمان» صرفاً می‌توان از سپری شدن و انقضای آن در گذشته و رسیدن به حال سخن گفت نه از «به تمامیت رسیدن» و تکمیل مجموعه آنات نامتناهی زمان. ثانیاً ماهیت زمان را می‌توان «نامتناهی بالفعل» در نظر گرفت و در عین حال آن را پیوسته سیال و در حال گذر دانست. در این صورت دیگر

اشاره به یک آن بالفعل به عنوان نقطه تلاقی گذشته با آینده بی معنی خواهد بود.
(صص ۴-۴۸۳)

اما بخش دوم مدعای وضع (تز) مشعر بر این بود که جهان از حیث مکان نیز می باید متناهی و محدود باشد به این دلیل که می گوییم: فرض کنیم که جهان از حیث مکان نامحدود باشد؛ یعنی جهان به عنوان کل، می بایست جسمی باشد با وسعت و کمیّتی نامتناهی. از طرفی بر اساس اصول متعارف شهود حسی گفته می شود که ما صرفاً وقتی قادر به درک یک شیء مرکب هستیم که قبلاً اجزای تشکیل دهنده آن را ادراک کنیم. البته این تقدم و تأخر، امری روانشناختی نیست، بلکه منطقی است. یعنی تصور کل، منطقیاً مشروط به تصور اجزای تشکیل دهنده آن است. در اصطلاح خود کانت چنین گفته می شود که هر مقدار یا کمیّتی مؤلف از اجزای تشکیل دهنده خود است. حال اگر اجزای تشکیل دهنده یک مقدار، بی نهایت باشند، تصور آنها محال و غیرممکن خواهد بود. بنابراین ما از جسمی که امتداد و کمیّتی نامتناهی در مکان داشته باشد، تصویری در دست نداریم یعنی جهان نمی تواند از حیث مکان نامتناهی و نامحدود باشد.^(۲)

نقد: به نظر کمپ اسمیت، ضعف عمده استدلال فوق این است که کانت از یک محال ذهنی (subjective impossibility) "یعنی ناممکن بودن تصور یک مقدار نامتناهی" محال عینی (یعنی ناممکن بودن امتداد نامتناهی جهان) را نتیجه گرفته است. (ص ۴۸۵)

استدلال مربوط به وضع مقابل (آنتی تز): مدعای اصلی وضع مقابل (آنتی تز) عبارت از این بود که جهان فاقد آغاز زمانی و محدودیت مکانی است. یعنی هم از حیث

زمان و هم از لحاظ مکان نامتناهی است. فرض کنیم که اینگونه نباشد، یعنی جهان آغاز زمانی داشته باشد. در این صورت باید نقطه‌ای از زمان باشد که در آن هیچ چیز نباشد (زمانی خالی از جهان) اما از جزء «هیچ» بر نمی‌آید. در زمانی خالی از هستی، هیچ اتفاقی نخواهد افتاد و هیچ لحظه‌ای بر لحظه دیگر ترجیح نخواهد یافت. زیرا همه آنات چنین زمانی، عین همدیگرند و هیچ وجه ممیزه‌ای نیست که آنی را از آن دیگر مشخص و متمایز گرداند. بنابراین، نمی‌توان گفت که کدام یک از این آنات، لحظه شروع به وجود آمدن جهان است. زیرا همواره این پرسش مطرح است که چرا این لحظه؟ لذا نمی‌توان گفت جهان آغاز زمانی دارد. پس جهان، زماناً نامحدود است.^(۳)

نقد: کمپ اسمیت در نقد این استدلال، خاطر نشان ساخته است که می‌توان پرسید مراد کانت از «جهان» چیست؟ اگر منظور وی «جهان مادی» باشد، در این صورت می‌توان گفت فرض عدم آن مستلزم این نیست که در عالم هستی صرفاً با زمان خالی از وجود مواجه شویم. زیرا می‌توان موجوداتی غیر مادی را فرض کرد که بر وجود جهان مادی تقدم داشته و علت وجودی آن باشند.

اما برای مستدل ساختن نامتناهی بودن جهان از حیث مکان (بخش دوم آنتی تز) می‌گوییم: فرض کنیم جهان محدود در مکان باشد. در این صورت، جهان دارای مرزهایی خواهد بود که آن سوی آنها مکان خالی (خلأ) خواهد بود؛ یعنی مکانی که هیچ چیز آن را اشغال نکرده باشد. حال، ما باید ضرورتاً قایل به ارتباط و نسبت معینی میان جهان و مرزهای مکانی محیط بر آن و نیز مکان خالی آن سوی مرزها باشیم. درست مانند نسبتی که میان دریا و جزیره داخل در آن، برقرار است. فی‌المثل، ما

می‌توانیم فاصله میان نقطه‌ای از جزیره را تا دریا محاسبه کنیم، ولی آیا همین کار را می‌توان در مورد جهان و مکان خالی آن سوی آن انجام داد؟ تحقیقاً جواب منفی است. زیرا جزیره و دریا، منطقاً در جایگاه واحدی قرار دارند و لذا با یکدیگر قابل قیاس‌اند. در حالی که مکان خالی و جهان، منطقاً در سطح و شأن یکسانی قرار نگرفته‌اند. بدین ترتیب نمی‌توان از فاصله نقطه‌ای در جهان با مکان خالی آن سوی آن، سخن گفت. چنین سخنی، بی‌معنی خواهد بود. مکان، صرفاً صورت شهود حسی ماست. به این معنی که ما هر آنچه ادراک می‌کنیم، در مکانی قرار دارد؛ در حالی که خود مکان نمی‌تواند در مکانی قرار گرفته باشد! نتیجه اینکه جهان نمی‌تواند از حیث مکانی محدود باشد. بلکه باید گفت از این جهت نیز جهان، نامتناهی است.

نقد: پیش از این نیز گفته‌ایم که کانت تعارضات را از منظر جهان‌شناسی واقع‌گرایانه، و در عین حال جزمی، طرح کرده است. در این نگرش، مکان امری واقعی و به منزله ظرف اشیاء لحاظ می‌شود. لذا فرض وجود نسبتی میان جهان و مکان محیط بر آن - در چنین نگرشی - اشکالی ایجاد نمی‌کند. شاید کانت برای ترمیم این نارسایی در استدلال خویش، نظریه خود را مبنی بر اینکه مکان صرفاً صورت شهودات خارجی است - نه امری واقعی - در این استدلال وارد کرده است. (ص ۴۸۸)

۲-۲- تعارض دوم:

تعارض دوم در خصوص یک شیء یا جوهر مرکب از اجزاء پیش می‌آید. بدین صورت که یا در تجزیه این جوهر مرکب به اجزایی می‌رسیم که دیگر تقسیم‌پذیر نباشد،

یعنی بسیط و لایتجزی باشند و یا اینکه در این تجزیه هیچ‌گاه به اجزای بسیط نمی‌رسیم، بلکه خود آن اجزا هم به اجزای دیگری قابل انقسام خواهند بود تا بی‌نهایت. این دو نظر به صورت تز و آنتی‌تز مطرح شده و هر کدام نیز به نوبه خود مبتنی بر استدلال عقلی می‌باشند.

استدلال مربوط به تز: براساس وضع (تز) جوهر مرکب، از اجزایی بسیط تشکیل یافته است و اگر جهان را به عنوان یک کل در نظر بگیریم، در حقیقت از اجزایی تشکیل یافته که خود آن اجزا غیرقابل انقسام و بسیط می‌باشند. به دلیل اینکه اگر جوهر مرکبی، از اجزای بسیط تشکیل نیافته باشد، بلکه اجزا تشکیل دهنده آن، خود نیز، قابل انقسام به اجزای کوچک‌تری باشند و خود آن اجزا هم به اجزا دیگری و ... به نظر می‌رسد که سرانجام هیچ چیز باقی نخواهد ماند و دیگر در جریان تقسیم، اجزا ناپدید شده، از بین خواهند رفت!

اما چگونه ممکن است که یک شیء، مرکب از «هیچ» باشد؟! به عنوان مثال اگر ماشینی را در نظر بگیریم، می‌توانیم چرخها و فرمان و موتور آن را به عنوان اجزای بسیط تشکیل دهنده آن، اعتبار کنیم. اما در عین حال، می‌توانیم به خود آن اجزای به اصطلاح بسیط نیز، به منزله کلهایی مرکب از اجزایی دیگر بنگریم. ولی خود آن اجزا نیز، چون ممتد می‌باشند، قابل انقسام به اجزایی کوچکتر از خود هستند و همین‌طور تا بی‌نهایت. حال، اگر فرض کنیم این تقسیم‌پذیری تا بی‌نهایت ادامه یابد، گویی اجزا میل به عدم پیدا می‌کنند و در میان انگشتان من که به تقسیم آنها پرداخته است محو می‌شوند! چگونه می‌توان فرض کرد که ماشین، مرکب از اجزای محو شده و معدوم

باشد؟! پس به ناچار باید آن را جوهری مرکب از اجزای بسیط و غیر قابل انقسام فرض کنیم.

نقد: بدیهی است که کانت در بیان تعارض دوم، نظر به جهان‌شناسی لایب‌نیتس و نظریات مطروحه در *مناولوژی وی* دارد. «مناد» از دیدگاه لایب‌نیتس، جوهری بسیط تعریف می‌شود. کانت مفهوم «جوهر ممتد» را مبنای این استدلال قرار داده و اعلام می‌کند هر جوهر ممتدی مرکب از اجزای تشکیل‌دهنده خود اوست؛ اگر خود آن اجزا هم مرکب باشند، باید از اجزایی دیگر ترکیب یافته باشند و ... الی آخر. نهایتاً باید به یک سلسله اجزای بسیط دست یابیم و گرنه ناچار خواهیم شد این تقسیم‌بندی را تا بی‌نهایت ادامه دهیم. چنانکه معلوم است، در این استدلال، وی «ممتد» را با «مرکب» یکی گرفته؛ در حالی که این دو مفاهیمی مستقل از یکدیگرند. ممتد در برابر غیر ممتد است؛ در حالی که مفهوم متضاد مرکب، «بسیط» است. (ص ۴۸۹)

استدلال مربوط به وضع مقابل (آنتی‌تز): مدعای آنتی‌تز عبارت از این است که هیچ شیء مرکبی، متشکل از اجزای بسیط نیست و اساساً چیز بسیطی در عالم یافت نمی‌شود. زیرا اگر فرض کنیم شیء مرکبی از اجزای بسیط تشکیل یافته باشد، خود این اجزای بسیط نیز، امتداد مکانی خواهند داشت. چون اگر ممتد نباشند، از انضمام آنها به یکدیگر، جسم مرکب ساخته نمی‌شود. از سوی دیگر، عقل حکم می‌کند که هر شیء ممتدی بالضرورة قابل انقسام است و لذا بسیط نیست. ممکن است ما در تقسیم شیء مرکب به جایی برسیم که به علت کوچک شدن بیش از حد اجزا، عملاً نتوانیم تقسیم را ادامه دهیم ولی حکم عقل همچنان پا برجاست که خود این اجزا نیز قابل انقسام‌اند هر چند ما قادر به تقسیم آنها نباشیم.

به نظر کانت، شیء بسیط را حتی تجربه نیز تأیید نمی‌کند. زیرا هر آنچه به تجربه ما می‌آید ممتد است و هر ممتدی هم قابل انقسام می‌باشد. نتیجه اینکه یک شیء مرکب، نمی‌تواند از اجزای بسیط تشکیل یافته باشد.

نقد: در نقد استدلال پیشین کانت، اشاره کردیم که او به جهان‌شناسی لایب‌نیتسی نظر دارد. ولی وی در بیان این استدلال، گویی منظر لایب‌نیتسی را کاملاً ترک گفته و مرادش از شیء مرکب، جسم ممتدی است که از طریق شهود تجربی ادراک می‌گردد و لاجرم در مکانی واقع شده است. بر این اساس، کمپ اسمیت معتقد است که موضوع استدلال بخش تز "جوهر" به منزله شیء فی نفسه است؛ در حالی که موضوع استدلال بخش آنتی تز "جسم محسوس" می‌باشد. در این صورت، فی‌الواقع، تعارضی در میان نخواهد بود. چون پیش‌فرض تعارض، این است که هر دو طرف مدعا، مرجع و موضوع واحدی داشته باشند (صص ۲-۴۹۱).

۲-۳- تعارض سوم:

وضع (تز): علیّت، منحصر در علیّت طبیعی نیست. بلکه نوعی دیگر از علیّت نیز وجود دارد که می‌توان آن را آزادی و اختیار نامید. یعنی همه چیز محکوم قوانین علیّ و معلولی طبیعت نیست، بلکه اموری وجود دارند که خارج از قوانین طبیعت قرار گرفته‌اند. برای اثبات این نظریه، فرض می‌کنیم که صرفاً یک نوع علیّت یعنی علیّت طبیعی وجود دارد و دیگر هیچ نوع علیّت دیگری قابل تصور نیست. بر این اساس، هر پدیده‌ای مسبوق به علتی پیش از خود بوده، اما خود آن علت نیز توسط علتی مقدم بر خود قابل تبیین خواهد بود و آن علت نیز معلول علتی مقدم بر خود خواهد بود الی

غیرالنهاییه لذا مطابق این اصل، هیچ وقت به علت نخستین نخواهیم رسید. یعنی سلسله علل، نقطه آغازینی نخواهد داشت و همواره ناتمام و کامل نشده باقی خواهد ماند.

روشن است که عقل، به چنین تبیینی رضا نخواهد داد؛ یعنی تبیین همه پدیدارها با علیّت طبیعی، برای عقل خرسندکننده نبوده، مستلزم تسلسل علل تا بی‌نهایت خواهد بود. پس به ناچار باید علت نخستینی فرض کرد که معلول علتی پیش از خود نباشد. چنین علتی (علت نخستین) واجد اختیار مطلق خواهد بود؛ به طوری که می‌توان او را صاحب «اختیار استعلایی» (Transcendental freedom) نامید.

نقد: به نظر کمپ اسمیت، نکته اساسی استدلال فوق این است که اصل علیّت مستلزم این است که هر پدیده‌ای می‌بایست «علت کافی» برای پدید آمدن خود داشته باشد. اما در علیّت طبیعی، به جهت اینکه پدیده‌ای که علت محسوب می‌شود، به نوبه خود، معلول پدیده دیگری است و همین‌طور تا آخر ... به نظر می‌رسد که هیچ پدیده‌ای نمی‌تواند علت کافی یا تامه معلول خود تلقی شود. لذا سلسله علل باید به علتی آغازین یا علت‌العلل ختم گردد. در نقد این مطلب می‌توان گفت: اینکه سلسله علل پدیده‌ای، نامتناهی باشد، دلیل بر عدم کفایت علت قریب آن پدیده نخواهد بود؛ یعنی می‌توان علیّت طبیعی در هر مرحله و در خصوص یک پدیده خاص را، علیّت کافی محسوب کرد و در عین حال سلسله علل و معلولات را نامتناهی دانست (صص ۳-۴۹۲).

وضع مقابل (آنتی تز): مدعای آنتی تز این است که هیچ نوع اختیار و آزادی‌ای وجود ندارد و هر آنچه در جهان اتفاق می‌افتد، براساس قوانین طبیعت است. فرض کنیم که این‌گونه نباشد؛ به عبارت دیگر فرض کنیم اختیاری مطلق (یا استعلایی) وجود

داشته باشد که آغازگر سلسله علل بوده؛ بدون اینکه خود، معلول علتی مقدم بر خویش باشد. در این صورت سلسله علل در نقطه و «آن» معینی از زمان که مستقیماً بعد از «آن» قبلی قرار گرفته است، آغاز می‌شود. اما چون علت نخستین، معلول علتی مقدم بر خود نیست، پس هیچ نسبتی با «آن» قبلی خود پیدا نمی‌کند و لذا کاملاً مستقل از آن قرار می‌گیرد و به وسیله آن تعیین پیدا نمی‌کند. ولی این امر با تشابه دوم از تشابهات تجربه، که زماناً مقدم بر آن است، مطابق با یک قاعده، تعیین می‌یابد (توالی قاعده‌مند) (رک: نقد عقل محض، B۲۳۳). بنابراین آزادی و اختیار استعلایی، اعتباری ندارد.

نقد: کمپ اسمیت در نقد استدلال فوق به این نکته اشاره کرده که تعارض اصلی می‌بایست بین مدعای تز و آنتی‌تز برقرار باشد نه میان استدلالهای مربوط به آن دو؛ در حالی که در تعارض سوم، استدلال مربوط به بخش تز با استدلالی که در اثبات آنتی‌تز آورده می‌شود، متعارض است؛ به طوری که اگر استدلال اول را معتبر بدانیم، دومی بی‌اعتبار خواهد بود و بالعکس (ص ۴۹۴).

۲-۴- تعارض چهارم:

در این تعارض، تز بیانگر اعتقاد به موجودی واجب و ضروری است که یا بخشی از جهان است و یا خارج از آن و علت وجود عالم است. آنتی‌تز منکر چنین موجودی است. **استدلال مربوط به وضع (تز):** جهان تجربه، جهان تغییر و حرکت است. هر تغییری معلول علتی مقدم بر خود است و خود آن علت هم، معلول علتی پیشین و ... این سلسله به ناچار باید در حدی توقف کند وگرنه هیچ تغییری در عالم به وقوع نخواهد

پیوست. تمامیت این سلسله به این است که به علتی برسیم که نامشروط باشد. یعنی معلول علتی پیش از خود نباشد، بلکه علت‌العلل (یا علت مطلق) باشد. این چنین علتی، ضروری‌الوجود خواهد بود.

استدلال مربوط به وضع مقابل (آنتی تز): در آنتی تز اعتقاد بر این است که یک موجود مطلقاً ضروری نمی‌تواند، نه به عنوان جزئی از عالم و نه به منزله علت موجد آن، وجود داشته باشد. فرض کنیم که چنین موجود واجبی باشد. از دو حال خارج نیست: یا چنین موجودی داخل در عالم است و یا خارج از آن. بر فرض اینکه داخل در عالم باشد، نیز دو امکان وجود دارد: یا بخشی از عالم است و با خود عالم. حال اگر بخشی از عالم باشد، می‌باید نخستین حلقه سلسله علل باشد؛ یعنی علت اولی و «علت بدون علت». از طرفی چون مفروض ما این است که واجب‌الوجود، داخل در عالم است (به عنوان بخشی از آن) پس موجودی زمانی است و مطابق تشابه دوم از تشابهات تجربه، نمی‌توان علتی را بدون فرض علتی مقدم بر آن بر اساس توالی قاعده‌مند زمانی پذیرفت. پس فرض علت نخستین، قابل قبول نیست. اکنون به سراغ شق دوم می‌رویم؛ یعنی فرض می‌کنیم که واجب‌الوجود، همان خود جهان است نه بخشی از آن. به عبارت دیگر کل عالم را سلسله‌ای نامتناهی از علل و معلولات فرض می‌کنیم که روی هم‌رفته و به عنوان مجموعه‌ای واحد، واجب و ضروری هستند.

به ادنی تأملی، نامعقول بودن این فرض نیز آشکار می‌شود؛ زیرا مستلزم آن است که مجموعه‌ای از امور مشروط و سلسله‌ای از امور غیر واجب، تشکیل موجودی مطلقاً واجب و ضروری را بدهند! احتمال دیگر این است که واجب‌الوجود، خارج از عالم باشد. اما این امکان نیز قابل دفاع نیست.

زیرا این موجود برای اعمال علیّت در جهان می‌باید داخل در «زمان» شود و هیچ امر زمانی نمی‌تواند در خارج عالم قرار داشته باشد.

نکته: به نظر کمپ اسمیت دلایل مربوط به بخش تز و آنتی تز این تعارض، در واقع مشابه استدلالهای تعارض سوم است؛ با این تفاوت که در تعارض سوم بحث بر سر وجود یا عدم اختیار مطلق بود؛ در حالی که در تعارض چهارم بحث بر سر بود و نبود ضرورت و وجوب مطلق است.

۳- تحلیلی کلی از تعارضات

به درستی گفته شده است که کانت در کشف و طرح تعارضات، به تقابل فلسفه عقل‌گرایی و اندیشه تجربه‌گرایی پرداخته و حتی در ارائه نظریات خویش به مکاتبات کلارک نیوتنی و لایب‌نیتس (در واقع اختلاف دیدگاههای نیوتن و لایب‌نیتس) نظر داشته است. (ر.ک. مجتهدی، ص ۸۵ و خراسانی، ص ۳۰۳)

اگر چنین باشد، با این مسئله مواجه می‌شویم که در واقع تعارضات عقل‌نظری کانت، چیزی جز تقابل میان اندیشه اصالت عقل و فلسفه تجربه‌محور، نبوده است؛ در حالی که مدعای وی این است که این تعارضات در دل عقل محض جای دارد! پاسخ این مسئله چنین است که به هر حال دو طرف قضایای جدلی‌الطرفین تعارضات، موجه و مستدل می‌نمایند و این استدلالها، لاجرم فرآورده عقل هستند. با این تفاوت که در طرف وضع (تز) عقل با تأمل در مفاهیم محض خویش استدلال می‌کند ولی در طرف وضع مقابل (آنتی تز) تکیه بر داده‌های تجربی دارد.

همچنین می‌توان گفت در تعارضات، بخش وضع (تز) بیانگر وحدت عالی‌ای است که عقل در جستجوی آن است. ولی بخش وضع مقابل (آنتی تز) مشتمل بر احکامی است که فاهمه بر مبنای پدیدارها ملزم به پذیرش آنهاست. بنابراین، اگر معتقد به عقل باشیم، احکامی در تعارض با پدیدارها صادر خواهیم کرد و اگر بر فاهمه اعتماد کنیم، نتایج پژوهش ما با عقل متعارض خواهند شد (ص ۴۸۱).

تعارضات چهارگانه‌ای که در این مقاله به طور خلاصه بررسی گردیدند، به نظر کانت، بسیار سرنوشت‌ساز هستند. یعنی اگر راه‌حل مناسبی برای رفع آنها پیدا نشود به مرگ عقل و یا حداقل به ضعف و ناتوانی مفرط آن منجر خواهند شد. کانت در نقد عقل محض راه‌حلهایی برای تعارضات فوق ارائه کرده که بحث مفصل درباره آنها از حوصله این مقاله مختصر بیرون است. ولی تذکر این نکته در اینجا لازم است که به عقیده وی برای هیچ کدام از این تعارضات و قضایای جدلی‌الطرفین، در کاربرد جزمی عقل، راه حلی نمی‌توان یافت. کلید حل آنها، در دست «فلسفه استعلایی» (Transcendental Philosophy) یا «فلسفه نقادی» است.

پیشنهاد خود کانت برای حل تعارضات چهارگانه عقل در عرصه جهان‌شناسی فلسفی، به طور خلاصه، از این قرار است: او ابتدا تعارضات را در دو دسته دوتایی طبقه‌بندی می‌کند. بدین نحو که تعارضات اول و دوم را ریاضی (mathematical antinomies) و تعارضات سوم و چهارم را دینامیکی (dynamical antinomies) (پویا) می‌نامد. از نظر کانت، در تعارضات ریاضی، هر دو طرف مدعا (تز و آنتی‌تز) نادرست هستند. زیرا در آنها «زمان و مکان» به منزله دو امر نامشروط و واقعی قلمداد شده‌اند سپس بحث بر سر تناهی یا عدم تناهی آنها

در گرفته است؛ در حالی که براساس ایده آلیسم استعلایی کانت، در واقع زمان و مکان چیزی نیستند جز دو عنصر پیشین ذهن که شرط همه ادراکات حسی هستند (نقد عقل محض، ۳-۳۲-۵۰۴-B).^۱

اما در خصوص تعارضات دینامیکی (پویا) می توان گفت که هر دو طرف تعارض (تر و آنتی تر) می توانند صحیح باشند. با این توضیح که در ساحت پدیدارها، جبر علیّی (determinism) حاکم است ولی در حوزه اشیا فی نفسه به ویژه خدا و نفس آدمی، اختیار و اراده آزاد را می توان سراغ گرفت. بدین ترتیب، کانت، مبانی مابعدالطبیعی اخلاق خویش را نیز از تعارضات عقل وام می گیرد و براساس آن عقل نظری را به عقل عملی پیوند می زند (Craig, vol.5, p.189 & Mastson, p. 388).

پی نوشتها

- ۱- به گفته برخی از محققین، این استدلال شبیه استدلالی است که قدیس بوناونتورا برای اثبات حدوث عالم به آن تمسک جسته است؛ رجوع شود به :
A New History of Philosophy, Wallace I. Matson, p. 388
- ۲- در واقع خلاصه استدلال چنین است که یک کمیت و سلسله (مجموعه) نامتناهی، نمی تواند در اندیشه ادراک و یا حتی تخیل تکمیل شود. این استدلال ریشه در دلیل ارسطو در رد مکان نامتناهی دارد. رجوع شود به:

<http://www.meta-religion-com/philosophy>

- ۳- این استدلال نیز ظاهراً قبلاً توسط پارمنسوس و هابز بیان شده است؛ رجوع شود به:
کمپ اسمیت (۱۹۸۴)، صص ۴۸۷ و ۴۹۴؛ شرف (۱۳۷۶)، ص ۳۰۳.

منابع

- Immanuel Kant's, *Critique of Pure Reason*, Trans. by Norman Kemp Smith, London 1964
- Allison, Henry E., *Kant's Transcendental Idealism*, Yale University, 1983.
- Craig Edward (General Editor), *Routledge Encyclopedia of philosophy*, vol.5, London 1998.
- Mastson, Wallace I., *A New History of Philosophy*, vol.2, New York 1987.
- Kemp Smith, Norman, *A Commentary to Kant's Critique of Pure Reason*, Humanities press, U.S.A 1984.
- کانت، ایمانوئل. تمهیدات، ترجمه غلامعلی حداد عادل، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷
- مجتهدی، کریم. فلسفه نقادی کانت، تهران، نشر هما، ۱۳۶۳
- خراسانی - شرف، شرف‌الدین. *از برونو تا کانت*، چاپ دوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۷۶
- هارتناک، یوستوس. *نظریه معرفت در فلسفه کانت*، ترجمه غلامعلی حداد عادل، تهران، فکر روز، ۱۳۷۸